



مردم سالاری کربلائی!

بحرانی که ایران تحت عنوان «اعتراض به انتخابات» در آن طی طریق می‌کند طی چند روز گذشته، به تدریج ابعاد گسترده‌تری به خود گرفته. نخست اینکه هیئت حاکمهٔ جمکران، به عنوان یکی از مهم‌ترین منابع الهام «طالبان‌پروری» در جهان اسلام در این بحران تنها نمی‌ماند. بله، کشور چین یکی دیگر از اهرم‌های بسیار تعیین‌کننده در زمینهٔ بحران‌سازی‌های اسلامی و دینی اینک مستقیماً پای در این منجلاب گذاشته. طی شورش فراگیر که منطقهٔ «اورومچی» چین را فراگرفت، پیام بسیار صریحی از طرف قدرت‌های جهانی به پکن ارسال شد. لبهٔ تیز این «شورش» که هیئت حاکمهٔ مائوئیست چین را به لرزه در آورد، به صراحت سیاست‌های اسلام‌پروری پکن را «هدف» قرار داده. از ورای این «شورش» برخی قدرت‌های بزرگ منطقه‌ای به پکن تفهیم

۸ ژوئیه ۲۰۰۹

کردند که دیگر نمی‌تواند با تکیه بر حمایت‌های مستقیم برخی جناح‌های حزب دمکرات ایالات متحد دست به ماجراجویی در جهان اسلام بزند، و همزمان خود را از تبعات این اسلام‌پروری‌ها دور نگاه دارد. این مجموعه سیاست «چینی - آمریکائی» همان ساختاری بود که پس از اوج‌گیری «اسلام انقلابی» در ایران، به تدریج تبدیل به یکی از مجموعه سیاست‌های منطقه‌ای جهت سرکوب ملت‌ها و حمایت از «بنیادگرایی» دینی شده بود. بی‌دلیل نیست که جناح هیلاری کلینتن، وزیر امور خارجه دمکرات فعلی، شرکت در یکی از مهم‌ترین دیدارهای استراتژیک «آمریکا - روسیه» پس از جنگ سرد - دیدار اخیر اوباما از مسکو - را عملاً بایکوت کرد؛ خانم کلینتن در این دیدار حضور نداشتند، و این خود نشان از تغییرات وسیع در سیاست‌های جهانی ایالات متحد است.

در ضمن در مصافی «فرضی»، و در مقابله با مسائل و معضلاتی که گویا هیئت حاکمه جمکران برای سیاست‌های جهانی ایجاد کرده، شاهدیم که باراک اوباما و سخنگویان جناح‌های سنتی‌تر در حزب دمکرات دو گفتمان متفاوت، اگر نگوئیم «متخالف» در پیش گرفته‌اند. بایدن، معاون ریاست جمهور و رئیس «کنگره» رسماً سخن از «استقلال عمل» اسرائیل در اعلان جنگ بر علیه ایران به میان می‌آورد، و هیلاری کلینتن در تأیید مطالب وی از «تشدید محاصره اقتصادی» بر علیه ملت ایران نیز حمایت می‌کند، اینهمه در شرایطی که باراک اوباما هر گونه فشار بر کشور ایران را در مصاحبه‌هایش محکوم کرده، معتقد است که نمی‌باید میز مذاکره را به هیچ عنوان «ترک» کرد! ایندو گفتمان هر چند تا حدود زیادی جنبه تبلیغاتی و رسانه‌ای داشته باشد، بیانگر یک اصل کلی است و آن اینکه حزب دمکرات ایالات متحد دیگر نمی‌تواند در شاهراه «اسلام‌پروری» چهارنعل به پیش بتازد و تحت عنوان «الهامات توده‌های مسلمان» مشتی اوباش و نوکران کاخ سفید را با تیغ و ریش و چماق بر ملت‌ها حاکم نگاه دارد.

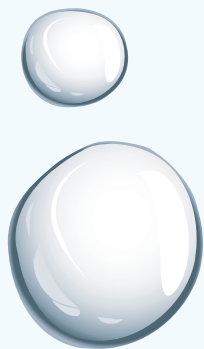
این یکی از مهم‌ترین «داده‌هایی» است که اینک فروپاشی رسانه‌ای و تبلیغاتی آن آغاز شده، و تحولات نشان می‌دهد که این فروپاشی به جهان اسلام نیز گسترش خواهد یافت. البته باز هم به دلائل تاریخی «بحران» اخیر نیز از کشور ایران آغاز شده است. با این وجود، با توجه به رخداد‌های اخیر در چین می‌توان مطمئن بود که زمینه اجرائی این سیاست، حداقل تا آنجا که به حمایت محافل قدرتمند منطقه‌ای مربوط می‌شود کاملاً مهیا شده. سیاست اسلام‌پروری اینک به نفس نفس افتاده، و استعمارگران دیگر نمی‌توانند با علم کردن آخوند و آخوندک،

شیخ و دستار و قرآن و حل‌المسائل برای سیاستگزاری در منطقه از آستین خود یک شبه «هیئت حاکمه» بیرون بکشند. اهمیت آنچه «انتخابات» در ایران معرفی می‌شود دقیقاً در همین مقطع روشن خواهد شد.

طی چند هفته‌ای که کشور درگیر تب «انتخابات» بود، بارها گفتیم که این به اصطلاح «انتخابات»، تلاشی است از طرف محافل غرب جهت تأمین مشروعیت دوباره برای حکومت اسلامی. در عمل، از روز نخست و حتی بدون نیاز به بررسی تحولاتی که پس از «انتخابات» به دنبال آمد، با تکیه بر حمایت رسانه‌های غرب از این «پدیده دمکراتیک» در حکومت اسلامی، به صراحت این امکان مشاهده می‌شد که تبلیغات‌چی‌ها در پس پرده این نمایش اهداف مشروعیت بخشی می‌جویند. اهدافی که امروز در صحنه سیاست جهانی کاملاً رو شده. بیرون کشیدن موسوی در «تقابلی» فرضی با «دیکتاتوری» احمدی‌نژاد، همان سناریویی بود که توسط برخی محافل غرب در بوق و کرنای «پنهان» و رسانه‌ای و تبلیغاتی گذاشته شده بود.

البته می‌باید قبول کرد که عقب‌نشستن خاتمی، و پیش کشیدن فردی چون میرحسین موسوی از همان روزهای نخست نشان داد که معماران این «انتخابات» آنقدرها که بعضی‌ها باور کرده بودند، به نتیجه این «ماجراجویی» دینی خوشبین نیستند. در مطالب پیشین بارها گفته بودیم که میرحسین موسوی از نظر حقوقی و پیشینه سیاسی در موضعی نیست که بتواند در مقام ریاست جمهوری ایران، آنهم به عنوان یک فرد آزادیخواه و دمکرات قرار گیرد. گفته بودیم که پرونده سیاسی موسوی سنگین‌تر از آن است که بتواند وی را به عنوان یک کاندیدای قابل‌بحث روانه میدان این نوع «انتخابات» کند.

ولی نمی‌باید از حق گذشت که این «نسخه منحوس»، حتی در صورت موفقیت میرحسین موسوی هم می‌توانست برای حکومت اسلامی وجهه‌ای جهانی کسب کرده، بار دیگر دکان «مبارزات پیگیر» اصلاح‌طلبان و کارشکنی‌های ناجوانمردانه اصولگرایان را تبدیل به مسائل کلیدی جامعه



ایران کند. می‌دانیم که «اصولگرایان»، در دورهٔ خاتمی نیز نشان داده بودند که حاضر به ترک صحنه نیستند. با این وجود تجربهٔ دوران سیدخندان نشان داد که «بحران‌سازی» توسط این به اصطلاح اصولگرایان و چوب گذاشتن اینان لای چرخ اصلاح‌طلبی اگر منافعی برای مردم ندارد، برای اصلاح‌طلبان خیلی هم بی‌منفعت نیست.

حداقل طی دوران ریاست جمهوری خاتمی این عملکرد «جادوئی» وسیله‌ای شده بود که مسئولیت اجرائی را از دوش دولت اصلاح‌طلب کاملاً برمی‌داشت، و میدان را برای گسترش «گفتمان» صحرای کربلا و شهیدپروری و یزیدستیزی فراهم می‌کرد. در این «گفتمان»، دولت اصلاح‌طلب «حسین شهید» بود و اصولگرایان «بی‌مروت» هم نقش یزید بر عهده می‌گرفتند. این همان «بازی» فرضاً دموکراتیکی است که محافل غربی برای دورهٔ ریاست جمهوری میرحسین موسوی و مالیدن شیر بر سر ملت ایران پیش‌بینی کرده بودند. به عبارت دیگر، پای گذاشتن در یک دور باطل سیاسی و اجرائی که نهایت امر تمامی اهرم‌های سیاست‌گذاری کشور را به محافل «غیرمسئول» واگذار می‌کرد. این نوع «فضاسازی» سیاسی از نظر قدرت‌های استعماری در جهان سوم یک بهشت‌برین است؛ چپاول، سرکوب، غارت، کشتار بدون هیچ مسئولیت و هیچ فرد پاسخگوئی!

از زمانیکه نئوکان‌های کاخ‌سفید در دورهٔ جرج بوش این شیوهٔ نوین در سیاست‌گذاری و چپاول را «اختراع» کرده، در کشورهای عراق و افغانستان به منصبهٔ ظهور رساندند، این روش را «دمکراسی» نام نهاده‌اند! البته نیازی به توضیح نیست که دمکراسی کذا هیچ ارتباطی با دمکراسی، حتی در مفاهیم بازاری و نیویورکی و کالیفرنایی آن ندارد؛ نوعی بلبشو است؛ غائله‌ای است بی‌پایان که طی آن قرار است به منافع ملتی که اینچنین در «دمکراسی» کذا غرق شده، در مسیر منافع چندملیتی‌ها چوب حراج زده شود. یادآور شویم که دمکراسی نیازمند یک هیئت حاکمهٔ قدرتمند، مشروع و قانون‌مدار است که با تکیه بر یک بنیاد فراگیر حقوقی و قضائی از حقوق ملت در چارچوب قوانینی انسان‌محور و دموکراتیک حمایت به عمل آورد. با فرستادن اوباش و چماق کش به کوچه و خیابان و هياهو و عربده، و با تکیه بر یک نظام حقوقی و قضائی وابسته به حل‌المسائل و فقه شیعه، تا به حال هیچ ملتی به دمکراسی دست نیافته که ما ایرانیان دومین‌اش باشیم. آن‌ها که با رأی دادن به میرحسین

موسوی به اصطلاح می‌خواستند به «آزادی» در چارچوب اسلام دست پیدا کنند، بهتر است «حبل‌المتین» دیگری بیابند، چرا که ملت ایران از خیر این حکومت و قرآن و شرعیات‌اش به عنوان دستمایهٔ دموکراتیک و انسانی دیگر گذشته، شرش هم برای همان‌ها که هنوز عاشق سینه‌چاک این حکومت باقی مانده‌اند.

در همین چارچوب، قدرت‌های منطقه‌ای برای جلوگیری از گسترش هياهو و آشوب و بحران‌سازی‌های روزمره در منطقه و خصوصاً در مرزهای خود، دست اصلاح‌طلبان را بر خلاف انتظار ایالات متحد و انگلستان از قدرت سیاسی در ایران کوتاه کردند. همانطور که پیشتر نیز گفته بودیم، «پیام» سیاسی در این میان بسیار روشن است؛ اگر آمریکا قصد حمایت از اوباش و آخوندک‌ها و آتش‌افروزی در میدان اسلام‌پروری دارد، می‌باید با سخیف‌ترین و فروهشته‌ترین قشر اسلام‌گرا، یعنی همان‌ها که به ریاست احمدی‌نژاد پای به دایرهٔ قدرت در ایران گذاشته‌اند کنار بیایند. آمریکا می‌باید با اینان در صحنهٔ بین‌المللی مذاکره کند، همچون جرج بوش این اوباش را به دانشگاه کلمبیا دعوت کند، می‌باید همچون سازمان سیا «پروفسور» مولانا را از واشنگتن به مشاورت عالی ریاست جمهوری جمران منصوب کند، و ... خلاصهٔ کلام قدرت‌های استعماری دیگر نمی‌توانند هم از منافع به دست آمده توسط مشتی اوباش در ایران بهره‌مند شوند، و هم اینان را وسیلهٔ باجگیری در روابط منطقه‌ای کنند. در کمال تأسف واشنگتن و لندن در تاریخچهٔ استعماری خود به صراحت نشان داده‌اند، تا زمانیکه لگد محکم بر پوزه‌شان فرود نیاید، حاضر به قبول واقعیت نیستند. و امروز این لگد محکم را هر دو پایتخت نوش‌جان کردند.

با این وجود پرواضح است که حضرت احمدی‌نژاد هم ترجیح می‌دادند میرحسین موسوی از صندوق شکسته‌های جمران بیرون کشیده شود. نخست اینکه موسوی متعلق به یکی از سرکوبگرترین محافل حکومت اسلامی است، و سرکوب و قتل‌عام مردم توسط ایشان از نظر «اصولی»،



همانطور که ۸ سال تجربه عملی وی نشان داده، هیچ حد و مرزی نمی‌شناسد. دوم اینکه به قدرت رسیدن موسوی برای اصولگرایان «زنگ تفریح» مناسبی بود. می‌توانستند در پس «آشوب‌های» فصلی پناه گرفته، بدون هیچ مسئولیت شناخته شده‌ای به امر مقدس «لات پروری» در کشور ادامه دهند. از این گذشته میرحسین موسوی همچون بدیل خود خاتمی، در کمال میل و جهت سرکوب مطالبات دموکراتیک و انسان‌محور ملت ایران حاضر به هر نوع همکاری با اوپاش اصول‌گرا می‌بود؛ نهایت امر همچون خاتمی فریاد برمی‌آورد که، «ما برای دموکراسی انقلاب نکرده‌ایم!» آب پاکی را به روی دست ملت می‌ریخت و با این هیاهوسالاری‌ها نهایت امر طی چند سال آینده باز هم میدان برای همین آقای «مهرورزی» فراهم می‌آمد تا از صندوق‌ها بیرون آمده با ملت «همیشه در صحنه» دالی بفرمایند. اگر مهرورزی هنگام ریختن برگه‌های رأی در صندوق رنگ بر چهره نداشت، به استنباط ما فقط به این دلیل بوده که در جریان «موفقیت» بزرگ اصولگرایان قرار گرفته بود.

ولی امروز صحنه سیاست کشور برای تمامی دست‌اندرکاران حکومت استعماری اسلامی بسیار آشفته است. این حکومت قادر به یافتن راه خروج از این بن‌بست نخواهد بود؛ نه تنها مشروعیت منطقه‌ای این به اصطلاح «انقلاب اسلامی»، با سرکوب‌هایی که در خیابان‌ها صورت گرفت، و تصاویر و فیلم‌هایش در سراسر جهان پخش شد، کاملاً در انتظار ملت‌های منطقه از بین رفته، که اصلاح‌طلبان در مقام «سوپاپ» اطمینان در عمل از صحنه سیاست جمکران حذف شده‌اند. با این وجود اصولگرایان نیز که در رأس آنان گویا شخص خامنه‌ای نشسته - اینرا ما قبول نداریم چرا که خامنه‌ای نیز ترجیح می‌داد موسوی برنده بخت‌آزمایی استعماری باشد - از قدرتی برخوردار نیستند. به استنباط ما فضای اجتماعی و شهری کشور به طور کلی از چنگ حکومت اسلامی بیرون رفته، اصلاح‌طلبان که عدم کارایی خود را در عمل نشان داده‌اند دیگر از اقبال عمومی برخوردار نیستند، اصولگرایان نیز به دلیل حضور مستقیم در قدرت نمی‌توانند همزمان برای خود یک آلترناتیو سیاسی به حساب آیند. به همین دلیل ما معتقدیم که با در نظر گرفتن سخنان اخیر احمدی‌نژاد در «سیمای جمکران»، حکومت اسلامی سعی خواهد کرد که به سرعت در چارچوب سیاست‌هایی نوین متحول شود. البته اینرا هم بگوئیم که سیاست‌های کذا ارتباط چندانی با آنچه تا به حال در روند حکومت اسلامی شاهد بوده‌ایم نخواهد داشت.

خلاصه مطلب «باند» احمدی‌نژاد یا می‌باید این «تغییرات» را به عنوان سیاست اصلی دولت مطرح کرده، آن‌ها را به منصه ظهور برساند، یا منتظر آغازی باشد که به پایانی هولناک منجر می‌شود. با شناختی که از حکومت اسلامی در دست است به صراحت می‌توان گفت که ذکاوت و زیرکی کافی جهت تحمیل «تغییرات» سرنوشت‌ساز در این تشکیلات به چشم نمی‌خورد، در همین راستا ما معتقدیم که این حکومت زیر بار فشار سیاسی‌ای که حذف همکاران اصلاح‌طلبش برای آن به ارمغان آورده، دیگر قادر به راست کردن کمر خود نخواهد بود.

